

## فلسفه و خاستگاه شکل‌گیری فرق و نحل مسلمانان و حقیقت اعتقادات اسلام\*

سیدعلی موسوی\*\*

### چکیده

در سیر تحولات تاریخ کلام و فرق و نحل با دو رویکرد متفاوت روبرو هستیم؛ عده‌ای بر مبنای حسبن‌کتاب‌الله و با توجه به میزان فهم خود از قرآن برداشتهایی را به نام اعتقادات اسلامی ارائه داده‌اند و گروهی بر مبنای حدیث تقلین؛ یعنی کتاب خدا و مترجمین واقعی کتاب خدا، معارف دین و کلام اسلامی را عرضه نمودند. هر چند رویکرد اول بستر وجود آمدن فرق و نحل در اسلام است اما اوج شکل‌گیری فرقه‌ها زمانی است که اعتقادات و محتوای غیر دینی در بین مسلمانان ورود پیدا کرد و زمینه ساز تشتت و تفرقه را در این دین الهی فراهم آوردند. خلفای عباسی بخصوص مأمون با ترجمه کتب فلسفی یونان و عرفان‌های هندی و ایرانی، فضایی را فراهم آوردند تا شاهد خلط معارف دینی با معارف فلسفی و عرفانی باشیم و فرقه‌ها و نحله‌های مختلف به نام اسلام هر چه بیشتر سر برآورند.

تاریخ پذیرش: ۹۷/۲/۴

\* تاریخ دریافت: ۹۶/۱۰/۵

s.alimosavi53@yahoo.com

\*\* استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه مراغه

در این مقاله سعی شده با تفکیک دو مقوله؛ یعنی چگونگی شکل گیری فرق و نحل و حقیقت اعتقادات اسلام، عوامل شکل گیری تفرقه در اسلام و استمرار آن از یک سو و تبیین کلام حقیقی اسلام از سویی دیگر مورد بررسی قرار گیرد.

**واژگان کلیدی:** فرق و نحل، حدیث ثقلین، حسبنا کتاب الله، کلام اسلامی

## مقدمه

دو مشکل عمده در ارتباط با تاریخ فرق و نحل به نظر می‌رسد؛ اول اینکه منابع این تاریخ عمدتاً از اهل سنت بوده و در اینگونه تاریخ نگاری چگونگی پیدایش و سیر تحولات نحله‌های کلامی گزارش شده است و مسأله دوم این است که همین سیر تاریخی به عنوان تاریخ کلام اسلامی پذیرفته شده است و در واقع کلام اسلامی یا تاریخ علم اعتقادات اسلام را می‌باید در همین نحله‌های گزارش شده، جستجو کرد. به عبارت دیگر در این گونه کتاب‌ها از طرفی عنوان، تاریخ علم کلام اسلامی است و از سوی دیگر متن و محتوای کتاب از ایجاد فرقه‌ها و نحله‌های کلامی در بین مسلمانان خبر می‌دهد و گزارشی است از نحوه شکل‌گیری فرقه‌های کلامی و اعتقادات آنان با همه اختلافات؛ در مواجهه با این کتاب‌ها این سوال به ذهن می‌آید که اگر کسی بخواهد حقیقت علم کلام و نه گزارش شکل‌گیری فرقه‌ها را مطالعه کند، کجا رجوع کند و لذا سوالات زیر جای بررسی دارد.

در ابتدا باید بررسی کرد بین دو مطلب یعنی علم کلام اسلامی و تاریخ فرقه‌ها و نحله‌ها در اسلام چه ربط و نسبتی وجود دارد؟ آیا می‌توان این دو را یکی دانست؟ فرق و نحل حکایت از این دارد که مسلمانان در ناحیه اعتقادات دچار تفرقه و تشتت شده‌اند و فرقه‌های کلامی عمده‌ای که در تضاد و تقابل با هم در مسائل اساسی‌اند، در بین مسلمانان در طول تاریخ اسلام پدید آمده است. پرسش مهم دیگری که پیش می‌آید این است که آیا اعتقادات اسلامی یا به عبارتی کلام اسلامی اقتضای این اختلافات را دارد؟ یا مسلمانان و اشخاص مغرض در طی تاریخ، آراء و نظرات خود را بر دین تحمیل نموده و با بدفهمی‌های خود موجبات اختلافات و بوجود آمدن فرقه‌ها و نحله‌ها را در این دین فراهم کردند؟

مسلمانا فرض اول باطل است زیرا با توجه به آیات قرآن و احادیث و سیره نبوی این مطلب روشن و مبرهن می‌شود که این تفرقه، ریشه در خود دین و اعتقادات اسلام ندارد. آیات قرآن به صراحت مسلمانان را دعوت به وحدت می‌کند، و از تفرقه و تشتت به شدت پرهیز می‌دهد:

\* «و همگی به رشته (دین) خدا چنگ زده و به راههای متفرق  
نروید».<sup>۱</sup>

\* «دین خدا را بر پا دارید و هرگز تفرقه و اختلاف در دین  
مکنید».<sup>۲</sup>

\* شما مسلمانان مانند مللی نباشید که پس از آنکه آیات روشن برای  
(هدایت) آنها آمد راه تفرقه و اختلاف پیمودند، که البته برای آنها  
عذاب بزرگ خواهد بود».<sup>۳</sup>

\* «آنان که دین را پراکنده نمودند و (در آن) فرقه فرقه شدند  
(چشم از آنها ببوش) چنین کسان به کار تو نیابند، (و از دست آنها  
غمگین مباش که مجازات) کار آنها با خداست».<sup>۴</sup>

قرآن کریم نه تنها مسلمانان را دعوت به تفرقه نکرده، بلکه به وحدت و یکپارچگی امر نموده است و با تهدیدات جدی وعده عذاب به کسانی که تفرقه در دین ایجاد می‌کنند، داده است. بنا بر این مسلمانان در طول تاریخ اسلام بر خلاف خواست قرآن و با عملکرد خود موجبات پیدایش تفرقه و تشتت را در میان مسلمانان فراهم آوردند. لذا لازم می‌آید بین تاریخ ملل و نحل مسلمانان با تاریخ علم کلام و اعتقادات اسلام تفکیک قائل شویم و این دو مسأله بصورت مجزا مورد بررسی قرار بگیرد. در این مقاله ابتدا به تاریخ ملل و نحل و چگونگی پیدایش اختلافات کلامی بین مسلمین و چگونگی به وجود آمدن فرقه‌ها که همه معتقد بودند عقاید اسلام را ارائه

داده‌اند، پرداخته می‌شود و سپس حقیقت اعتقادات اسلام فارغ از همه این اختلافات بیان می‌گردد.

### اختلافات کلامی در بین مسلمانان

همانگونه که گفته شد وضعیت مسلمانان بر خلاف دستورات اسلام که دعوت به وحدت نموده است، به گونه دیگر رقم خورد و لذا مسلمین در تمام بخش‌های دین با یکدیگر اختلاف دارند در اعتقادات اعم از توحید و نبوت و امامت و معاد آراء متفاوت است به گونه ای که در توحید یک عده قائل به قدم صفات الهی (شهرستانی، ج ۱، ۱۴۱۶، ۱۰۸) و (سبحانی، ج ۲، ۹۰) برخی به نفی صفات (شهرستانی، ج ۱، ۵۷) قائل شده‌اند. عده ای قایل به تجسیم (همان، ۱۰۵) و برخی به رویت خداوند (اشعری، ج ۱، ۶۱-۶۷) و (جوینی، ج ۱، ۱۴۱۶، ۱۷۴-۱۸۵) نظر داده‌اند. همینطور در نبوت، در عصمت پیامبران (ابن حزم؛ ۱۴۱۶؛ ۲۸۴) و (فخر رازی، ۱۴۰۹؛ ۲۴) اختلاف دارند و در امامت (اشعری، ۱۴۰۰، ۴۵۹) و (سبحانی، ۱۴۱۲، ۶۴) که اوج اختلافات را در آن شاهدیم و بیشترین جنگ‌ها بر سر این مسأله صورت گرفته است.

پس می‌بینیم اختلاف، اختلاف ریشه‌ای و عمیق است و منشأ آن نه اقتضاء دین اسلام بلکه عملکرد مسلمانان می‌باشد که در راهی قدم گذاشتند که ثمره آن بروز چنین اختلافات و ایجاد فرقه‌ها و نحله‌های کلامی است<sup>۵</sup> و اگر به دستورات دین و بخصوص سفارشات نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله عمل می‌کردند هرگز به چنین وضعیتی دچار نمی‌شدند.

بنابر این کلام اسلامی که علم عقاید اسلام است و انتظار می‌رود بدور از همه اختلافات باشد، جای خود را به کلام مسلمانان و فرق و نحل با تمام اختلافات و

تفرقه‌ها و شعبه‌هایش داد. لذا تاریخ کلام اسلامی، به تاریخ شکل‌گیری فرق و نحله‌ها در میان مسلمانان و بیان اعتقادات آنان، مصادره گردید. اصل بحث که تاریخ کلام و عقاید اصیل اسلامی است به فراموشی سپرده شد. لذا می‌طلبد این دو مطلب از یکدیگر تفکیک گردد و از این رو عنوان مقاله با عنایت به این تفکیک انتخاب شده است.

بنابراین هدف ما در این نوشتار ابتدا، چگونگی پیدایش فرقه‌ها و نحله‌های کلامی و عوامل آنها است و در کنار آن به شناساندن کلام اسلامی نیز خواهیم پرداخت؛ کلامی که از نظرها مغفول مانده است و حقیقت اعتقادات اسلامی می‌باشد.

### منشأ و عوامل فرق و نحل در بین مسلمانان

منشأ بوجود آمدن فرقه‌ها و نحله‌های کلامی در گرو روشن شدن این سوال است که چرا مسلمانان با توجه به دعوت قرآن مجید و روایات معصومین علیهم السلام به وحدت، کارشان به تفرقه تشنت آن هم در مهمترین مسائل دین یعنی اعتقادات منجر شد؟ به جای کلام اسلامی واحد شاهد ارائه اعتقادات مسلمانان در این سطح از اختلاف هستیم که در موارد بسیاری معارض و در برابر یکدیگرند. عامل اصلی این امر را در کجا باید جستجو کرد؟ برای پاسخ به این پرسش می‌باید به سیر تحولاتی پرداخت که بعد از نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله در بین مسلمانان روی داد و پایه و اساس پدید آمدن تمامی اختلافات و فرق و نحل را حتی تا این زمان بنا نهاد. در ادامه به تفصیل به این عوامل می‌پردازیم.

#### ۱. عمل نکردن به حدیث ثقلین و اعتماد به قول حسبنا کتاب الله

کتاب و متن مکتوب در هر دینی بدون مبین و قیّم الهی، قابل برداشت‌های مختلف بوده و منشأ اختلافات است و بودن این دو؛ یعنی متن مکتوب و قیّم آن در کنار هم،

دین را از انحراف و تفرقه باز می‌دارد. شاهد این مدعا، زمان حیات نبی مکرم اسلام صلوات الله علیه و آله است که هیچ‌گونه اختلاف و تشکیل فرقه‌های کلامی در زمان حیات آن حضرت گزارش نشده زیرا مسلمانان علاوه بر کتاب، مبین و قیّم کتاب را داشتند و به هر دو تکیه کرده بودند و کسی در زمان حضور آن حضرت قائل به حسبنا کتاب الله نبود. شروع تفرقه و تشتت در اسلام که گزارش شده مربوط به بعد از حیات نبی مکرم اسلام می‌باشد. زمانی که این تفکر یعنی کافی بودن کتاب الهی در بین مسلمین مقبول افتاد بر اساس آن عمل نمودند.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله مسلمانان را به کتاب و مبین و قیّم کتاب الهی سپردند و از دنیا رحلت نمودند. حدیث ثقلین از این واقعیت پرده برداشته است که پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا» (حر عاملی، ۱۴۲۲، ۴۷) و (ابن مغزلی، ۱۴۲۴، ۲۱۴) که من دو چیز گرانبها، دو ثقل در میان شما قرار دادم، اگر به این دو چنگ بزنید هرگز گمراه نمی‌شوید.

آن حضرت با تفرقه و تفرقه‌افکنی در بین مسلمین مخالف بودند و در زمان حیات آن حضرت مسائل و مطالبی که در این رابطه ایجاد می‌شد، به شدت مقابله می‌کردند. از بروز تفرقه جلوگیری می‌نمودند، مرجعیت علمی پیامبر اکرم (ص) و تبیین آیات قرآن از وظایف مهمی است که بر عهده آن حضرت قرار داده شده است. آن حضرت مرجع مسلمانان در حل مسائل و مشکلاتشان بود و با تبیین‌های خود مردم را در فهم وحی یاری می‌کردند و از بروز کج‌فهمی‌ها و تحریفات جلوگیری می‌نمودند. قرآن مجید نقش تبیینی آن حضرت را اینگونه آورده است:

وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ<sup>۶</sup>

وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَ  
رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ.<sup>۷</sup>

مرجعیت علمی آن حضرت سبب شده بود که در زمان حیات ایشان تفرقه‌ای در مسائل اعتقادی یا در مسائل فقهی، ایجاد نشود، زیرا مرجعیت علمی پیامبر که به علم الهی و عصمت مجهز بودند و همچنین مبارزه و مقابله‌ای که با ورود مطالب غیردین در دین می‌کردند از این امر جلو گیری می‌نمود. شاهد این مدعا این است که در زمان حیات نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله عده‌ای از مسلمانان مطالبی را از یهودیان می‌گرفتند و در میان مسلمانان انتشار می‌دادند. پیامبر اکرم به شدت با این مسئله مقابله می‌کردند و احادیث تهوک از مقابله آن حضرت در برابر ورود و انتشار تحریفات یهود است، پرده بر می‌دارد:

تهوک به معنای تردد است که در این احادیث به مسلمانانی که از یهودیان مطالبی را اخذ کرده و در بین مسلمانان ترویج می‌کنند، آن حضرت به آنها می‌فرمودند: «أَمْتَهُوَكُونَ أَنْتُمْ كَمَا تَهُوَكُ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى؟» (ابن منظور، ۱۴۰۵، ۵۰۸) آیا شما در دین خودتان در تردید هستید، همان‌طور که یهود و نصاری در تردید و شک به سر می‌برند؟ حتی سیوطی در ذیل این آیه‌ای که می‌فرماید: «أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَاتُنَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ»<sup>۸</sup> این روایت را نقل می‌کند که به پیامبر (ص) خبر رسید که گروهی از صحابه اقدام به تعلیم تورات و نوشتن آن کرده‌اند این آیه نازل شد که آیا کفایت نمی‌کند برای آنها آنچه را ما بر تو نازل کردیم؟ و آن حضرت در این رابطه فرمودند: از حماقت و گمراهی یک قوم همین بس است که از آنچه پیامبرشان آورده است روی بگردانند و به سوی آنچه دیگران آورده‌اند، بروند. (سیوطی، ۱۴۰۴، ۱۴۸)



در این رابطه کسانی بودند که بارها دیده شد که احادیث را از یهودی‌ها می‌گرفتند و بین مسلمانان منتشر می‌کردند. یکی از آنها خلیفه دوم بود که در روایات مختلف این جریان آمده، پیامبر اکرم (ص) با این جریان برخورد می‌کردند و به شدت ناراحت می‌شدند به گونه‌ای که رنگ چهره پیامبر اکرم (ص) سرخ می‌شد و می‌فرمودند: قسم به کسی که جان محمد در دست اوست، اگر موسی در بین شما بیاید و از او تبعیت کنید و مرا ترک نمائید، به حتم گمراه شده اید. شما بهره من از امت‌ها هستید و من بهره شما از پیامبرانم. (ابن حنبل، ۳۸۷) و (عسقلانی، ۱۳۹۰، ۴۰۸)

بنابراین پیامبر اکرم (ص) از یک سو با مرجعیت علمی خودشان و از سوی دیگر از ورود دیگر منابع معرفتی موجود حتی تورات به داخل دین جلوگیری می‌کردند. بدین ترتیب راه نفوذ هر گونه تفرقه را سد می‌نمودند و با آن مقابله می‌کردند. آن حضرت در زمان حیات برای مسلمین مصداق حبل‌الله بودند که می‌باید مسلمانان با تمسک به آن حضرت، از تفرقه در امان بمانند. آن حضرت همچنین برای بعد از خود، مصداق «حبل‌الله» که در آیه شریفه آمده «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا» را مشخص کردند: "من در میان شما کتاب خدا را باقی گذاشتم در آن نور و هدایت و بیان است و چیزی را فروگذار نکرده و حجت خدا بر شما است. در میان شما قرار دادم آن نشانه بزرگ را که نشانه دین، نور هدایت، وصی من علی بن ابیطالب را آگاه باشید او حبل‌الله است، پس همگان به او چنگ بزنید و متفرق و پراکنده نشوید" (مجلسی، ج ۱۴۰۴، ۴۸۶، ۲۲).<sup>۹</sup>

بنابراین اولاً خود حضرت در زمان حیاتشان، به واسطه علم الهی و احاطه‌ای که به کتاب الهی داشتند، مبین قرآن بودند؛ مبینی الهی که فقدان آن موجب پدید آمدن تفرقه می‌شد همان تفرقه‌ای که قرآن به شدت از آن پرهیز می‌دهد و بعد از رحلت آن

حضرت، عامل وحدت بخش حضور شخصیتی است که همانند پیامبر اکرم (ص) از علم الهی برخوردار بوده و مبین قرآن در بین مردم باشد تا بتواند تمام اختلافاتی را که حادث می‌شود را برطرف کند. این شخصیت مطابق احادیث شیعه و سنی در زمان پیامبر اکرم (ص) برای مردم معرفی شد. حدیث غدیر سند محکم این ادعا است (امینی، ج ۱، ۱۳۹۷، ۱۴۷-۱۴) و اگر چنین امری صورت نگرفته بود، و مردم را فقط به کتاب خدا سپرده بودند، آنگاه می‌شود ادعا کرد که منشأ تفرقه در اسلام، خود دین است.

همانطور که پیامبر اکرم (ص) تلاش کردند در زمان خودشان به این آیات جامع عمل ببوشانند و اقامه دین کنند و تفرقه‌ای در دین ایجاد نشود، و همین‌طور هم شد و لذا در زمان پیامبر اکرم (ص) خبری از تشتت و تفرقه به خصوص در اعتقادات، در بین مسلمان‌ها نبود. همین را برای بعد خودشان هم، با معرفی جانشین خود به امر الهی یعنی حضرت امیر (ع) زمینه چینی کردند تا مردم با اعتصام به ایشان متفرق نشوند. تحقق آیه «واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا»<sup>۱۰</sup> با عمل به این حدیث ممکن می‌شد؛ و اکنون شاهد این همه تشتت و تفرقه آن هم به این شدت در بین مسلمانان نبودیم.

بنابراین خود دین، منشأ این تفرقه و این تشتت در اعتقادات و همچنین در مذاهب فقهی که بوجود آمده و در فقه نیست. پس باید پیدا کنیم منشأ تفرقه در اسلام چیست؟ با توجه به احادیث و دلائل بسیار دو منشأ در این رابطه می‌توان ارائه داد.

یکی عمل نکردن به حدیث ثقلین و دوم شعاری است که در برابر حدیث ثقلین مطرح شد و اتفاقاً هنوز پیامبر اکرم (ص) از دنیا نرفته بودند، این شعار مطرح شد. شعار نقطه مقابل حدیث ثقلین است. حدیث ثقلین می‌فرماید: من دو چیز گرانبها در میان

شما می‌گذارم تا زمانی که به این دو، هر دو با هم چنگ زدید، ابداً گمراه نمی‌شوید، کتاب خدا و عترتم.

اما در همان زمان پیامبر اکرم (ص) و در هنگامی که آن حضرت در بستر بیماری بودند، و درخواست قلم و پوستی را کردند تا مطلبی مکتوب شود که امت بعد از ایشان گمراه نشوند؛ در اینجا خلیفه دوم یعنی همان کسی که بیشتر از سایر اصحاب سراغ یهودیان می‌رفت، با لحنی بی‌ادبانه و با توهین به ساحت مقدس نبوی، شعار حسبنا کتاب الله را برای ممانعت از نوشتن آن مکتوب سرنوشت ساز طرح کرد. در حالی که گروهی از حضار به طرفداری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سخن می‌گفتند گروهی دیگر همان حرف خلیفه دوم را تکرار کردند و چون اختلاف بالا گرفت پیامبر از آنان خواست خارج شوند. (بخاری، ج ۷، ۱۴۰۱، ۹)

در یک واقعه مشابه که پرده از محتوای مکتوبی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خواستند بنویسند، بر می‌دارد؛ اتفاقی است که خلیفه اول موقعی که می‌خواست از دنیا برود، به وقوع پیوست. او نیز گفت قلم و کاغذ بیاورید. آنجا دیگر کسی نبود که مخالفت کند و در حالی که حال خلیفه اول به قدری بد بود که دائماً غش می‌کرد با این شرایط مکتوبی که می‌خواست توسط کاتبش عثمان نوشته شد و خلیفه دوم را برای بعد از خود تعیین کرد. بدون آنکه کسی مخالفت کند یا به هذیان‌گویی نسبتش دهند زیرا همان کسی که توهین و مخالفت در برابر نوشتن مکتوب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کرد، خلافتش با این مکتوب تثبیت شد و به خلافت رسید (طبری، ج ۳، ۴۲۹)

حسبنا کتاب الله، نقطه مقابل حدیث ثقلین است به این معنا که اگر عمل به حدیث ثقلین تضمین‌کننده عدم گمراهی مسلمانان است عمل به حسبنا کتاب الله تضمین‌کننده گمراهی مسلمانان و تفرقه آنان است. زیرا کتاب خدا متنی است که قابل

برداشت‌های متفاوت است و وقتی همراه با صاحبان آن متن و کسانی که حاملان علم الهی بوده و مترجمین واقعی آن وحی اند، چنگ زده شد، هدایت تضمین می‌شود. اگر کتاب خدا از صاحبان کتاب جدا شود و دست افرادی بیفتد که با عقول ناقصه خودشان که در سطوح مختلف است، برداشت‌های متفاوتی از آن بکنند، پایه و اساس گمراهی و پیدایش فرق و مذاهب و مکتب‌های مختلف را فراهم می‌آورند.

## ۲. از بین بردن سنت مکتوب

نابودی احادیث یا سنت پیامبر(ص) هر چند از زمان خلیفه اول آغاز شد (ذهبی، ج ۱، ۵)، اما در زمان خلیفه دوم شدت گرفت و با اعلام همگانی از مردم خواست، کسانی که مکتوبی از رسول خدا(ص) دارند، نزد او ببرند. پس از جمع‌آوری احادیث و مدتی تفکر در مورد آنها، همه را آتش زد. سوزاندن احادیث نبوی که در راستای حذف مرجعیت پیامبر و شعار حسبنا کتاب الله صورت گرفت، خلیفه دوم این عمل را با جمله مشناه کمشناه اهل الکتاب توجیه نمود (این سعد، ج ۱۸۸، ۵) و (ذهبی، ج ۵، ۱۴۱۳، ۵۹) مقایسه سنت نبوی با مشنات<sup>۱۱</sup> یهود، عناد و دشمنی خلیفه دوم را با سنت نبوی نشان می‌دهد زیرا مشنات یهود احادیث شفاهی بود که صد و پنجاه سال بعد از میلاد مسیح توسط خاخامی بنام یوضاس جمع‌آوری شد و تا سال ۲۱۶ میلادی توسط خاخام‌های دیگر ادامه یافت (شلبی، ج ۳، ۱۹۷۳، ۲۶۵) و مسلم است که فاصله چند قرن میان موسی(ع) و تدوین مشنات، باعث شد تا دست تحریف به آن دراز شده و افزودن خرافات و اوهام، آن را به گونه‌ای تغییر دهد که جز ضلالت و گمراهی حاصلی نداشته باشد (بخاری، ج ۱، ۱۴۰۱، ۱۶۰) حال چگونه می‌تواند با سنت نبوی که صحابه مستقیماً از رسول خدا(ص) شنیده‌اند و زمانی بر آن نگذشته است مقایسه گردد.

### ۳. منع از نقل سنت شفاهی

کار دیگری که خلیفه دوم در تکمیل حذف مرجعیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله انجام داد، منع از نقل سنت شفاهی بود که در منابع معروف و مشهور اهل سنت آمده است. حاکم نیشابوری در مستدرک که از کتب معتبر نزد اهل سنت است آورده است خلیفه دوم از نقل شفاهی احادیث رسول خدا(ص) نیز جلوگیری نمود. حتی کسانی را که مخالفت می‌کردند مجازات می‌کرد. (نیشابوری، ج ۱، ۱۱۰)

### ۴. مرجعیت یهود در اسلام

در چنین شرایطی که خلیفه دوم، عرصه را از هرگونه مرجعیت پیامبر، چه مرجعیت عترت و چه مرجعیت سنت خالی نموده بود، یهودیانی که در پشت صحنه منتظر چنین فرصتی بودند، وارد صحنه شدند از مهمترین علماء یهود که نقش بسزائی را در چنین برهه‌ای از تاریخ اسلام در راه گسترش اسرائیلیات در بین مسلمانان ایفاء نمود. کعب الاحبار از علماء یهود یمن است. ذهبی درباره او گفته است: وی که بعد از رحلت پیامبر اکرم(ص) مسلمان شد و در زمان خلیفه دوم از یمن به شام آمد، با اصحاب محمد صلی الله علیه و آله جلسات و نشست و برخاست‌هایی داشت و برای آنها از کتابهای اسرائیلی نقل نموده و از عجائب و غرائب سخن می‌گفت و بسیار آگاه به کتب یهود بود. (ذهبی، ج ۳، ۱۴۱۳، ۴۹۰)

خلیفه دوم در حالی که به شدت با سنت نبوی مبارزه می‌کرد. به یهودی تازه مسلمان شده‌ای چون کعب الاحبار اجازه داد که برای مردم از کتب قدیم نقل نماید و چه بسیار که خود او به پای سخنرانی‌های کعب می‌نشست و به مردم اجازه داد تا به سخنان او گوش دهند و آنها را برای دیگران نقل نمایند. مطالبی که آمیخته از حق و باطل بود و این امت حتی به یک حرف آن احتیاجی نداشتند. (ابن کثیر، ج ۴، ۱۴۱۲، ۱۹)

نفوذ فکری یهود از گذشته‌های دور در میان اعراب، باعث شد تا با ورود کعب‌الاحبار در لباس اسلام، در شرایطی که در خلاء مرجعیت پیامبر صلی الله علیه و آله مسلمانان بسر می‌بردند، گرداگرد او جمع شوند و از او اخبار آینده و ملاحم و فتن سؤال نمایند. (مجلسی، ج ۴۵، ۱۴۰۴، ۳۱۵)

##### ۵. قصاصین یهودی و مسیحی

جریان دیگری که مرجعیت اهل کتاب را هر چه بیشتر گسترش داد و افکار و اعتقادات اهل کتاب را در میان مسلمانان شایع نمود، آمدن قصاصین با اجازه رسمی از طرف حاکمان است. آنان می‌توانستند مساجدی چون مسجد الرسول (ص) را اشغال نموده و با حکایت‌های بنی اسرائیل و قصص دیگری که در راستای اهداف فکری و فرهنگی یهود بود مردم به دور مانده از حقایق اسلام را سرگرم نمایند. (سبحانی، ج ۱، ۱۴۱۵، ۱۲۳)

ابن شبه می‌گوید: اولین کسی که به قصه‌گویی پرداخت، تمیم الداری است که با اجازه رسمی از خلیفه دوم می‌توانست هر جمعه برای مردم قصه بگوید. عثمان دفعات قصه‌گویی را به دو بار در هفته افزایش داد. (ابن شبه، ج ۱، ۱۴۱۰، ۱۱) خلیفه دوم تمیم داری را خیر المؤمنین لقب داده بود. (ذهبی، ج ۲، ۱۴۱۳، ۴۴۶)

##### ۶. جعل حدیث

چنین تحولات فکری و فرهنگی در تاریخ اسلام بود، که زمینه روی کار آمدن بنی‌امیه را فراهم نمود. بنی‌امیه‌ای که مدت بیست سال با همکاری یهود بر علیه اسلام شمشیر کشیده بودند و در سال هشتم هجری بعد از فتح مکه از ترس کشته شدن با نام طلقاء اسلام آوردند. این تحولات چنان اسلام را از حقیقت خود جدا نمود که وقتی

حضرت علی (ع) به حکومت رسید. فرمودند: «انَّ بلیتکم قد عادت کھیئتھا یوم بعث الله نبیکم»<sup>۱۲</sup>

همان بلا و مصیبتی که روز بعثت پیامبرتان دامنگیرتان بود، به همان شکل دوباره بازگشته است. با روی کار آمدن بنی‌امیه، آنان با ادامه سیاست‌های سه خلیفه اول، و بکارگیری علماء یهود و نصاری در تغذیه فکری و دینی مردم و مشاوره با آنها در امر حکومت، دست به اقدام دیگری زدند که بیشتر از پیش چهره اسلام را به انحراف کشاند.

آری پدیده جعل حدیث که با صرف هزینه‌های هنگفت از سوی معاویه صورت می‌گرفت صحابه را تطمیع می‌نمود تا حدیثی به مدح خلفاء و دشمنان اهل بیت و یا بر ذم علی علیه‌السلام جعل نمایند. (ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ۴۶-۴۴) و بدین ترتیب با منع تدوین سنت نبوی و ورود اسرائیلیات توسط علماء یهود به صورت گسترده در بین مسلمانان، و با جعل احادیث توسط صحابه خود فروخته، اینها منابعی شدند که در دو قرن بعد، افرادی چون بخاری و مسلم، اقدام به تدوین و جمع‌آوری مهمترین کتب حدیثی اهل سنت نمودند. بدین ترتیب مشناتی بمانند مشنات یهود، در اسلام نیز رقم خورد و سخن پیامبر اکرم (ص) تحقق یافت که: «لتتبعن سنن من قبلکم شبراً بشبر و...» (نیشابوری، ج ۸، ۵۷).

#### ۷. ورود فلسفه به بدنه دین

در دوره خلفای عباسی مطلب دیگری بر این مجموعه افزوده شد؛ ورود فلسفه یونان از طریق ترجمه؛ این عامل در کنار عوامل دیگر کمک کرد، اصل دین به مسیرهای دیگری کشیده بشود و تفرقه در بین مسلمانان هرچه بیشتر خود نمایی کند.

همانطور که مشهود است حاکمان غاصب برای حفظ حکومت خود و استحکام و مشروع جلوه دادن آن، اقداماتی را انجام می‌دادند؛ حسبنا کتاب الله و عمل بر مقتضای آن، پایه اساس این اقدامات است تا غصب حکومت از سوی ناهلان در اسلام صورت بگیرد و مراحلی چون حذف سنت مکتوب و جلوگیری از سنت شفاهی در راستای تحقق این شعار و به خطر نیفتادن حکومت آنان بود. مرجعیت علمای یهود در اسلام بسیار حائز اهمیت است زیرا که زمینه مشروعیت حکومت غاصبان را با روایات و اخبار کذب فراهم می‌نمودند و با قصص قصاصین، قداست انبیاء که در بین یهودیان و مسیحیان شکسته شده بود، قداست پیامبر اسلام هدف بود تا آن را زیر سوال ببرند. به موازات این اقدامات و استفاده حاکمان برای تثبیت حکومت خود، راه برای کسانی باز شد که جرأت پیدا کردن برداشتهایی را از کتاب خدا داشته باشند و زمینه برای اولین فرقه‌ها و نحله‌ها در اسلام فراهم آمد.

هر چند اقدامات انجام شده کار را به جایی رساند که بنی‌امیه با آن پیشینه سیاه، یعنی بیست سال جنگ با اسلام توانستند خود را به این مقام برسانند اما برای پاک و مشروع جلوه دادن حکومت خود اقدام دیگری می‌طلبید تا با قداست‌تراشی برای ناهلان و سلب قداست از پاکان، معروف را منکر جلوه دهند و منکر را معروف معرفی کنند و این امر با هزینه‌های سنگین و خرید صحابه و جعل حدیث انجام شد.

نوبت که به بنی‌عباس رسید، دست به کار دیگری زدند تا در راستای حسبنا کتاب الله و اقداماتی که تا آن زمان انجام شده بود، پایه‌های حکومت خود را استحکام بخشند؛ بنی‌عباس چون به نام آل محمد (ص) قیام کرده بودند و از طرفی از علم و عصمت آل محمد (ص) واقعی بی‌بهره بودند در صدد بر آمدند خلاء علمی خود را به گونه‌ای جبران کنند. عباسیان با آوردن معارف بشری جعلی درصدد مقابله با معارف



اهل بیت علیهم السلام بر آمدند تا راهی انحرافی در جلوی افرادی که به نوعی مخالف امامان معصوم بودند باز بگذارند و با شیوع چنین روش‌های انحرافی فرقه‌های مختلف در میان مسلمانان رواج پیدا کرد. البته فلسفه به عنوان یک علم چنانچه بنی عباس آن را جهت مقابله با آموزه‌های ائمه اطهار علیهم السلام و روش انحرافی از مسیر آنان مطرح می‌کردند با اینکه فلسفه روش استدلالی و طریقی برای اثبات عقلانی دین خدا مطرح می‌گردد، فرق می‌کند.

با توجه به عواملی که آنها را برشمردیم، فرقه‌ها و نحله‌های را در میان مسلمانان می‌توان شناسایی کرد، که به آنها می‌پردازیم:

### فرقه‌ها و نحله‌های مختلف مسلمانان

#### پدیدار شدن فرقه‌ها

در این بخش به فرقه‌های مهم از جمله خوارج و مرجئه و معتزله و اشاعره که بخصوص فرقه اخیر هنوز طرفدارانش بسیارند، می‌پردازیم و عوامل فوق را در تشکیل این فرقه‌ها نشان می‌دهیم. از ذکر انشعابات این فرق و فرقه‌های دیگر که موجب تطویل مقاله و دوری از هدف مقاله است، خودداری می‌گردد.

#### ۱) خوارج و مرجئه

اولین فرقه‌ای که ثمره نامبارک این تحولات و عوامل، خصوصا حسبنا کتاب الله است، شکل‌گیری گروهی است که به خوارج معروف شدند، آنان در جنگ با معاویه با توجه به جریان حکمیت از لشگر حضرت امیر المومنین علی علیه السلام جدا شدند و با فهم غلطی که از آیات قرآن داشتند، لا حکم الا لله را نفی حکمیت غیر خدا تفسیر می‌کردند. (شهرستانی، ج ۱، ۱۳۶۴، ۱۳۳، ۱۳۲)

همانطور که مشهود است اینان بر پایه حسبنا کتاب الله است که به خود اجازه دادند تفسیر قرآن نموده و در حکومت ظاهری حضرت علی علیه السلام که بعد از بیست و پنج سال غصب خلافت و پیدایش بدعت‌ها و زمینه‌های انحراف مقابل آن حضرت که مفسر حقیقی قرآن بود، بایستند. و به کفر آن حضرت حکم داده و جهاد نمایند. خوارج در آغاز یک جریان سیاسی محض بودند و اینطور نبوده که از یک اندیشه کلامی برخوردار باشند تنها شعارشان این بود که مرتکب کبیره کافر است. (سبحانی، ج ۵، ۴۴۴) و این شعار را بر پایه نادرستی که از آیات قرآن داشتند بر زبان می‌راندند (همان، ۴۵۴) و حضرت علی علیه السلام سعی می‌نمودند با ارجاع و یادآوری سیره نبی مکرم اسلام صلوات الله علیه و آله در ارتباط با مرتکب کبیره که نشان می‌داد آن حضرت مرتکب کبیره را در جرگه کفار قرار نمی‌دادند، آنان را از این اشتباه بیرون بیاورند. (همان، ۴۶۷)

نقطه مقابل خوارج، از گروهی به نام مرجئه یاد می‌شود (ارجاع از امید می‌آید یعنی مرجئه نقطه مقابل خوارج بودند که هر مرتکب کبیره ای را کافر می‌دانستند) که هم زمان با هم تشکیل شدند. آنها درست یک افراطی که در این جهت می‌کردند، مواجهه با تفریط این گروه هستیم. آنها گناهکاران را مشمول هیچ حکمی نمی‌دانند و برخی حتی آنها را مؤمن و متنعم در بهشت می‌دانند آنها برای عمل، هیچ نقشی در ایمان شخص قائل نبودند و می‌گفتند عمل به ایمان شخص آسیبی نمی‌زند. (همان، ج ۳، ۱۰۰)

بنابراین می‌بینیم که یک عدّه از اینطرف می‌افتند، یک عدّه از آن طرف، در حالی که امامیه با توجه به احادیث و آنچه از پیامبر اکرم (ص) و معصومین رسیده، مرتکب کبیره را فاسق و به سبب گناهانشان معذب می‌دانند. آنها گناهکارند، هرچند نمی‌توان به

کفر آنان به صرف اعمال حکم کرد، ولی اینطور هم نیست که به بهشت بروند و متنعم در بهشت باشند.

این گروه در خدمت مصالح حکام بودند یعنی بنی امیه ای که تمام فسق و فجورها را انجام می‌دهد، یزید شراب می‌خورد، سگ باز هست، مجلس غنا دارد ولی در عین حال حاکم اسلام است. مُرجئه به عنوان یک پشتوانه فکری برای حکومت بنی‌امیه شکل گرفت. و آنها عقاید افراطیشان تا جایی رفت که می‌گفتند حتی اقرار به زبان هم در ایمان کافی است. (همان، ۱۱۰)

بنا بر این می‌بینیم بر اثر دوری از مترجمین واقعی کتاب خدا و حدیث ثقلین، مسلمانان در برداشتهای خود از قرآن یا به افراط می‌رسند و یا سر از تفریط در می‌آورند و در هر دو صورت به انحراف می‌روند.

## ۲) معتزله

وقتی دعواها بر سر اصلی که به اشتباه از قرآن برداشت شده بود، در مجلس درس حسن بصری مورد بحث قرار گرفت، عده ای از حلقه بحث کنار گرفتند و با ارائه نظریه منزله بین المنزلتین اساس تشکیل یکی از فرقه‌های مطرح یعنی معتزله را پایه‌ریزی کردند. (شهرستانی، ج ۱، ۶۲) و در ادامه علاوه بر فرقه‌ها و انشعابات که در خود معتزله بوجود آمد، شاهدیم که اشاعره فرقه مهم دیگر اهل سنت از دل معتزله سر برآورد. اینکه حسن بصری که بود و چگونه در آن مقطع کرسی درس برای او ایجاد شده بود، جای بحث و بررسی دارد اما توجه به این نکته که حضرت علی علیه السلام حسن بصری را برادر شیطان (طبرسی، ج ۱، ۱۷۱) و سامری این امت (همان، ۱۷۶)

خواندند، دیگر بعید نباید بدانیم که اساس و ریشه تفرقه در اسلام بخصوص در اعتقادات ریشه در کلاس درس حسن بصری داشته باشد.

سامری در بنی اسرائیل نماد اختلاف است آیات قرآن در این زمینه است در آن چهل روزی که حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام به کوه طور رفتند سامری فتنه به پا کرد و مردم را از حجت خدا منصرف کرد و با گوساله‌ای که ساخت، و صدایی از آن بیرون می‌آمد، گفت ما به موسی احتیاج نداریم خدا مستقیماً با شما صحبت می‌کند به این ترتیب آن نفاق و تفرقه را در دین بنی اسرائیل ایجاد کرد و مردم را از حجت حق جدا کرد و بین آنها و حجت خدا که حضرت موسی در آن زمان بودند جدائی انداخت. خطاب به سامری اشاره به این است که تو هم مانند سامری با روشی که انجام می‌دهی و خواهی داد همان مسیر تفرقه را در میان امت ایجاد می‌کنی یعنی مردم را از حجت حق دور می‌کنی و به خودت دعوت می‌کنی.

معتزله را می‌شود به سه دوره تقسیم‌بندی کرد: یکی دوره شکل‌گیری است، یکی دوره رشد و سلطه است، و یکی دوره‌ای است که از آن به دوره نظام مند کردن عقاید تعبیر شده که همزمان با این دوره افول معتزله را هم شاهد هستیم. (سبحانی، ج ۹، ۱۱۹-۱۱۶)

دوران رشد و سلطه و استیلاء معتزله بر جهان اسلام یعنی عقاید آنها بر جهان اسلام، حمایت حاکمان عباسی از آنان بود. (همان، ج ۲، ۷) بخصوص مأمون که علاوه بر حمایت از سران معتزله در رأس امور؛ حمایت‌های مالی خوبی هم از این‌ها می‌کرد و در مقابل دشمنانشان یعنی اهل حدیث که اینها بعضی از عقایدشان را تکفیر می‌کردند، این‌ها را کاملاً حمایت می‌کرد. همچنین فراهم آوردن ابزار این گروه؛ آنان از طریق ادراکات بشری، می‌خواستند معارف را استخراج کنند. به همین جهت مأمون

ابزار این گروه را هم که فلسفه بود، فراهم کرد ابزاری که موجب شد اختلاف در این دین هر چه بیشتر دامن زده شود زیرا افراد با هر بضاعتی به خودشان اجازه می‌دادند وارد عرصه تبیین دین بشوند، ابزار این دخالت را هم مأمون برایشان فراهم کرد تا هرچه بیشتر هم این ورودشان را توجیه کنند، هم اعتقاداتشان را توجیه کنند مأمون کار دیگری که کرد فرقه‌اعتزال را رسمی نمود. سران معتزله را همانطور که گفتیم در مسند قدرت آورد و ازایشان حمایت‌های مالی کرد. مدت دو‌یست سال عقاید معتزله که بعد از مدتی کلام آنها فلسفی هم شده بود در میان مسلمانان رواج داشت. تا اینکه اشعری که مدت چهل سال در این فرقه بود با ارائه عقاید خاص خود از این فرقه جدا شد و پایه‌گذار یکی دیگر از فرقه‌های مهم در بین مسلمانان به نام اشاعره گردید. (خاتمی، ۱۳۷۰، ۲۴)

### ۳) اشاعره

قبل از اینکه به معرفی اشعری بپردازیم، مقدمتا چنانکه قبلاً گفته شد مسلمان‌ها بعد از رسول خدا(ص) دو شعبه شدند، دو گروه عمده؛ کسانی که پیروان آن حضرت و عاملان به حدیث ثقلین بودند و پیامبر اکرم(ص) را در آن فرمایششان تبعیت کردند یعنی به قرآن و عترت آن حضرت که مصداقش در هر زمان حجّتی از حجّج الهی و امامی معین از طرف خدا بود چنگ زدند. یک دسته هم مخالفین حدیث ثقلین هستند یعنی به حدیث ثقلین عمل نکردند و در مقابل به «حسبنا کتاب الله»، قائل شدند که کتاب خدا در راه هدایت، ما را کافی است و امامت الهی را نپذیرفتند.

گروهی ازدسته دوم در تبیین معارف دین، تکیه بر ادراکات بشری کردند و چون ادراکات بشری در مسیر معرفت برای آنها اهمّیت داشت لذا به آنچه که تا آن زمان از

ادراکات بشری میراث رسیده بود یعنی فلسفه یونان که توسط مأمون ترجمه شد و در اختیار آنها قرار گرفت چنگ زدند. آنها با توجه به مبانی که از فلسفه اخذ می کردند بسته به سلیق فکری که داشتند، تبیین های خود را در مسایل مختلف عرضه نموده و در نهایت فرقه ای تشکیل می دادند. (شهرستانی، ج ۱، ۱۳۶۴، ۷۴، ۶۷)

گروه دیگری که از مخالفان حدیث ثقلین و امامت الهی بودند به سنت روی آوردند یعنی به احادیث پیامبر اکرم (ص) که در آن تاریخ حدود یک قرن از عصر نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و اله گذشته بود؛ سنتی که همانطور که تاریخچه اش بیان شد مورد دستبرد واقع شده بود. احادیثی را که بخصوص در ناحیه اعتقادات حذف کرده بودند و یا به فراموشی سپرده شده بود در مقابل جعلیات و اسرائیلیات و مطالبی که باصطلاح کاملاً جهت و اساس دین اسلام را منحرف می کرد، وارد آن کرده بودند. (سبحانی، ج ۲، ۲۶)

چون هر کدام به روشی، به اعتقاداتی دست یافته بودند. اما وجه مشترک هر دو این بود که هر دو از آن حقیقت اسلام که پیامبر اکرم (ص) آورده بودند فاصله گرفتند، یک گروه با برداشت از ظاهر احادیثی که راست و دروغ با هم مخلوط شده بود، اعتقاداتی را عرضه می کردند؛ گروهی هم با تکیه بر ادراکات بشری که نماد آن فلسفه یونان بود، معارفی را ارائه می دادند و چون مبانی و روش آنها متفاوت بود، لذا نتایج آنها نیز مختلف و گاهی در تقابل با هم بود و به همین دلیل در چنین برهه ای از تاریخ شاهد درگیری های اهل حدیث با معتزله هستیم. (همان، ۷)

اهل حدیث به واسطه اعتقاداتی که معتزله از طریق مبانی برون دینی بخصوص فلسفه پیدا کرده بودند، آنها را اهل بدعت می نامیدند، زندیقشان می خواندند، نماز پشت سر آنها را جایز نمی دانستند و شهادت آنها را در دادگاه ها نمی پذیرفتند. از سوی

دیگر وقتی حکومت از معتزله طرفداری کرد، تلافی کردند؛ و دوران محنت را برای انداختند، دورانی که یکی از مسائل اختلافی آنها در رابطه با قرآن بود. بحث راجع به "کلام الهی" بود که آیا قدیم است یا حادث است؟ اهل حدیث کلام الهی را قدیم می‌دانستند و معتزله به حدوث آن معتقد بودند چون حکومت هم دست معتزله بود در دوران مأمون و معتصم و واثق، اهل حدیث را بسیار مورد آزار و شکنجه قرار می‌دادند که قائل به حدوث بشوند در ارتباط با کلام الهی و زمانی که حکومت از معتزله حمایتش را برداشت، امر به عکس شد، آنها بالاخره تلافی کردند و آنها را از صحنه به در کردند و مورد آزار و اذیت قرار دادند و کتابخانه‌هایشان را سوزاندند و... کاری کردند که اصلاً دیگر اسمی از معتزله باصطلاح تا مدتها باقی نماند و جزء چند نفری افراد به نام دیگر کسی از این فرقه ظهور نکرد.

مسئله دیگری که در این رابطه مهم است، نقش حکومت‌ها در شکل‌گیری علم کلام و جهت‌دهی به آن است. همانطوری که گفتیم در یک برهه‌ای بنی‌امیه بودند که باعث شکل‌گیری مُرجئه شدند و بدلیل اینکه حرف‌هایی می‌زد که حکومت آنها را مورد تأیید قرار می‌داد و آنها را اهل ایمان می‌خواند و با هر جنایتی که کرده بودند قائل می‌شدند که مبانی‌یی را تعریف می‌کردند که آنها از ایمان خارج نشدند. همینطور در دوره بنی‌العباس، طرفداری حاکمان بود که معتزله را رو آورد و آنها را در یکی، دو قرن بر بقیه عقایدی که در آن زمان بود حاکم کرد. (همان)

اشعری در چنین زمانی عقاید خود را طرح کرد<sup>۱۳</sup>. تمام فرقه‌های اعتزال با توجه به مخالفت‌های شاگرد از استاد پدید آمده بود اما اشعری مخالفتش یک مقدار گسترده‌تر بود و مناظراتی را هم با استادش و همچنین با پسرش را نقل کرده‌اند که یک عده می‌گویند دلیل کناره‌گیری‌اش از اعتزال همین مناظرات بوده است. اشعری تا چهل

سالگی در خدمت فرقه اعتزال بوده و معتقد به معتزله و عقاید معتزله بوده ولی بعد از اختلافاتی که پیدا می‌کند و یک مدتی گوشه‌نشینی اختیار می‌کند، روز جمعه‌ای می‌آید مسجد جامع بصره و روی بلندی می‌رود و فریاد می‌زند که هر کس مرا می‌شناسد که می‌شناسد و کسی که مرا نمی‌شناسد من ابوالحسن اشعری و... شروع می‌کند خودش را معرفی کردن؛ پیش از این قائل به خلق قرآن و این که خدا به چشم دیده نمی‌شود و افعال شرّ فاعلش خود انسان است اما اینک از همه آنها توبه می‌کنم. یعنی سه تا عقیده بارز فرقه معتزله را بیان می‌کند و می‌گوید که من از اینها توبه می‌کنم و بر ردّ معتزله معتمد، و فضیحت‌های آنها را آشکار می‌کنم. پائین می‌آید. کار او به جایی می‌رسد که علناً معتزله را لعن می‌کرد و به روزهایی که مذهب اعتزال را داشت و صلاح و اصلح دم می‌زد اظهار تأسف و ندامت می‌کرد. طرف عقاید اهل حدیث را گرفت؛ (ابن ندیم، ۲۷۱) منتهی کاری که کرد به روش اعتزال یعنی با بکارگیری ادراکات بشری و همان مبانی که اعتزال به کار می‌گرفت، عقاید اهل حدیث را برهانی کرد مثلاً در رابطه با کلام قائل به کلام نفسی شد. قدم کلام الهی را توجیه نمود (شهرستانی، ۱۴۲۵، ۱۸۱) یا در رابطه با جبر و اختیار قائل به جبر شد و گفت فاعل افعال خداست، اما انسان را هم در این زمینه کاسب افعال دانست و به نظریه کسب معتقد شد (اشعری، ۷۶) که بعضی‌ها گفته‌اند که ما هیچ کدام نه کلام نفسی او را فهمیدیم و نه نظریه کسب او را فهمیدیم و یک معتزلی است و به این شکل خواسته یک نوعی استدلال بیاورد برای چیزهایی که اهل حدیث با آن پیشینه که ریشه در اسرائیلیات دارد؛ اسرائیلیاتی که یهود در جریان ورود کعب الاحبار به این دین و بیان اسرائیلیات وارد این دین شد. و قدم کلام الهی و تجسیم و جبر، چیزهایی بودند که از



دین یهود وارد این دین شد. (سبحانی، ج ۲، ۲۶) اشعری همان معتقدات باطل اهل حدیث را از طریق روش اعتزال باصطلاح شکل برهانی به آن داد.

عوامل پیشرفت اشعری یکی مخالفت متوکل با معتزله و امر به نشر روش اهل حدیث است. اشعری هم مخالفت خودش را با اعتزال اعلام کرد و عقاید اهل حدیث را پذیرفت. بنابراین یکی برمی‌گردد به همان حکومت که همانطور که حکومت نقش اصلی را در اعتلاء و رشد معتزله و استیلا و آن سلطه معتزله داشت، این بار هم حکومت نقش اصلی را در پیشرفت، این دفعه به نفع اشعری داشت. (همان، ۷)

دوم مخالفت اشعری با خلق قرآن بود. با توجه به آنچه که در دوران محنت (همان، ج ۱، ۲۲۰) بر سر مردم آمده بود، مردم فشار عجیبی را از آن دوران بخاطر داشتند و مورد آزار و اذیت قرار گرفته بودند و عامه مردم باصطلاح مخالف آن جریان بودند. از این رو مخالفت اشعری با خلق قرآن سبب شد که عامه مردم به طرف او جذب بشوند. (خاتمی، ۱۳۷۰، ۲۶)

سومین عاملی که باعث شد اشعری پیشرفت کند، روش خاص اشعری بود. روش او اینگونه بود که عقاید اهل حدیث را گرفت و از طریق آنچه که در فرقه اعتزال آموخته بود که چطور برای هر عقیده‌ای، استدلال بیاورد که این استدلال هم اعم از برهان و مغالطه و جدل است، یعنی عقاید اهل حدیث را از طریق روش اعتزال، مستدل کرد (سبحانی، ج ۲، ۳۳، ۳۲) و برای این عقاید خاص اهل حدیث استدلال تراشید و آنها را به نوعی توجیه کرد. همانطوری که گفتیم نظریه کسب را در جبر داد و نظریه کلام نفسی را در کلام خدا و به این ترتیب بین عقاید اهل حدیث و روش معتزله جمع کرد.

چهارمین موردی که باز موجب پیشرفت اشعری شد، آگاهی از نقاط ضعف و قدرت معتزله بود چون لازمه پیشرفت او این بود که فرقه مقابل را که معتزله بود بتواند چگونه از میان بردارد و استدلال هایشان را در رابطه با عقایدشان ناکارآمد جلوه بدهد. (خاتمی، ۱۳۷۰، ۲۶)

از جمله مسائل مهم دیگری که می شود در رابطه با اعتقادات نه تنها اشعری بلکه معتزله و اهل حدیث اهل سنت بیان کرد، اعتقاد خاص آنها در رابطه با مسئله امامت است در اعتقاد آنها امام را تنها در حد شخصی می دانستند که فقط رتق و فتق امور جامعه را می کند، (اشعری، ۱۴۰۰، ۴۶۷-۴۵۹) و نه اینکه امام را کسی بدانند که علاوه بر اینکه منصوب از سوی خداوند است، انسان دینش را از او بگیرد و او میزان سنجش عقاید انسان باشد و همین اعتقاد هم در اشعری و هم در تمام فرق معتزله، هم در اهل حدیث اهل سنت مشترک است و روی همین حساب است که آنها از آن گروهی که حقیقتاً اصل امامت الهی را پذیرفتند و قائل به امامت الهی شدند جدا شدند (کاشف الغطا، ۷۰-۶۸) ۱۴

### نتیجه

در یک نتیجه گیری می توان گفت با دو طرز تفکر مواجهیم. گروهی که قائل به امامت الهی بودند و معتقد بودند که هر گونه معارفی را باید از امام منصوب از طرف خداوند متعال بگیرند. انسان باید اعتقادات خود را بر امام الهی و آن منصوب از طرف خدا، همان که تمام ویژگی های پیامبر را، علم و قدرت الهی و همه ویژگی های پیامبر را، غیر از مسئله نبوت دارد باید به خدمت او عرضه کنند و صحت و سقم آن را از این طریق بدست بیاورند. آن گروه در طول تاریخ و در هر زمانی با یکی از ائمه که معاصر

بودند، خدمت ایشان می‌رسیدند و صحّت و سقم اعتقاداتشان را از آنها بدست می‌آوردند. یکی از نمونه‌های آن حضرت عبدالعظیم حسنی است که چندین معصوم را درک کرده و عقاید خود را وقتی عرضه کرده، معصومین او را تأیید کردند و فرمودند که: «أنتَ وَلِيُّنَا حَقًّا» بنابراین یک گروه بر این منوال عمل کردند و افراد سرشناس دیگری نیز از کسانی که از یاران اهل بیت (ع) در طول تاریخ، می‌توان نشان داد. اما این سه گروه دیگر، یعنی معتزله، اهل حدیث اهل سنّت و اشاعره مصادیق گروه دوم می‌باشند که مخالفت خودشان را با امامت الهی ابراز کردند یعنی امامت را از اصول دین ندانستند و قائل شدند، امامت فقط یک شأن دارد؛ شأن حکومت داری، کسی که حاکم است و رتق و فتق امور را انجام می‌دهد و لذا تمام خلفای بنی العباس یا بنی امیه را هم در این دایره قرار می‌دادند. لذا در صحت و سقم اعتقاداتشان چون میزان و معیار از طرف خداوند متعال نداشتند، دچار تفرقه و تشتت و انحراف از آنچه دین اسلام آورده بود گردیدند.

بر طبق فرمایش امام رضا (ع) که در مقابل مخالفین امامت الهی فرمودند امامت اساس دین است یعنی اساس دین امامت است، و اگر امامت را از دین بگیرند، چیزی باقی نمی‌ماند، می‌شود فرقه‌های متکثّری که هر کسی برای خودش یک نظری دارد و هیچ کدام آنها را نمی‌توان حق و باطلشان را تشخیص داد. اینها می‌گفتند که قرآن ما را کفایت است. گفتیم پایه همه تفرقه‌ها همین است، که گفته شد قرآن ما را کفایت است و هر کسی می‌آمد، با توجه به آن ظرفیتی که داشت یک برداشتی از قرآن کرد و دسته و گروهی را تشکیل داد اما صحّت و سقمش را از کجا باید تشخیص می‌دادند اینجاست که چون معیار و میزانی نداشتند، قادر به تشخیص حق از باطل نبودند. و لذا دوری از مسئله امامت باعث شد که فرقه‌های مختلفی که همه قائل به قرآن بودند ولی

در عین حال، همه یکدیگر را تکفیر می کردند به وجود آیند. بنا بر این همه این ها به یک مسئله، توجه می دهد که منکران امامت الهی باید برگردند به آن اساس دین یعنی امامت الهی و دین را از آن طریق بگیرند.

بنابراین اشعری هم همانند معتزله و اهل حدیث به مهمترین اصل اساسی اسلام یعنی امامت پایبند نبود و با نپذیرفتن امر امامت الهی، اشتباه هر دو فرقه قبل را در خودش جمع کرد یعنی آنها با جدا شدن از امامت الهی یک عده شان رفتند به طرف ادراکات و تکیه شان به ادراکات بشری و فلسفه و برای خودشان معارفی را تعریف کردند و گروه هایی از این ناحیه بوجود آمد. یک عده شان که اهل حدیث بودند به سستی که تحریف شده بود چنگ زدند و آن هم باز منشأ اختلافاتی شد. اشعری هر دو اینها را کنار هم قرار داد و باصطلاح فرقه ای تشکیل داد که جامع هر دو اشتباه بود یعنی هم در روش و هم در منابع یا ماده عقایدش جامع بین دو گروه انحرافی قبلی (معتزله و اهل حدیث) شد و او روش اهل کلام را که همان روش معتزله بود، را در خدمت اثبات عقاید اهل حدیث گرفت.

تا به امروز این طرز تفکر در میان مسلمانان ادامه دارد و وهابیت و تکفیری ها و داعش ثمرات شوم آن در این زمان می باشند زیرا که بر پایه های غلط حسینا کتاب الله و احادیث مجعول و اسراییلیات و اینکه هر کس با هر ظرفیتی بتواند به نام دین اسلام، عقایدی را منتشر کند، کار از این بهتر نخواهد شد و هر چه زمان جلوتر بیاید، صورتی تاریک تر و زشت تر از اسلام به نمایش می گذارند که هیچ سنخیتی با اصل اسلام ندارد.

### پی نوشت ها

- ۱- وَاغْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا (آل عمران / ۱۰۳)
- ۲- أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ (شوری / ۱۳)
- ۳- وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (آل عمران / ۱۰۵)
- ۴- إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِبَعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ «إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ (انعام / ۱۵۹)
- ۵- اشعری مؤسس فرقه اشاعره کتابی با نام مقالات اسلامیین و اختلاف مصلین دارد که در بیش از ششصد صفحه اختلافات فرقه های مختلف مسلمانان را در مسایل مختلف عقیدتی و احکام برشمرده است. و یکی از کتبی است که پرده از اختلافات مسلمین بر می دارد.
- ۶- نحل / ۴۴.
- ۷- نحل / ۶۴.
- ۸- عنکبوت / ۵۱.
- ۹- أَلَا قَدْ خَلَقْتُ فِيكُمْ كِتَابَ اللَّهِ فِيهِ النُّورُ وَ الْهُدَى وَ الْبَيِّنَاتُ مَا فَرَطَ اللَّهُ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ حُجَّةٌ لِلَّهِ لِي عَلَيْكُمْ وَ خَلَقْتُ فِيكُمْ الْعِلْمَ الْأَكْبَرَ عَلَّمَ الدِّينَ وَ نُورَ الْهُدَى وَصَيَّبِي عَلَى بَنِ أَبِي طَالِبٍ أَلَا هُوَ حَبْلُ اللَّهِ فَأَغْتَصِمُوا بِهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا عَنْهُ (مجلسی، ج ۲۲، ۱۴۰۴، ۴۸۶)
- ۱۰- آل عمران / ۱۰۳.
- ۱۱- روایات شفاهی یهود
- ۱۲- نهج البلاغه، خ ۱۶.
- ۱۳- اشعری حدوداً سال ۲۶۰ در بصره متولد شد و در سال ۳۲۴ هم در بغداد فوت کرد. از نسل ابوموسی اشعری است و مادرش با ابوعلی جبائی آخرین رهبر اهل اعتزال ازدواج کرد قاعدتاً پسرخوانده او شد و از همان ابتدا تحت تعلیم یکی از سران فرقه معتزله قرار گرفت و ریزه کاری ها و تمام مطالب فرقه اعتزال را ، از ابو علی که نقش پدر او را هم داشت فرا گرفت. (خاتمی، ۱۳۷۰، ۲۴، ۲۳)
- ۱۴- در حدیثی از امام رضا علیه السلام ویژگی های امام معصوم بیان شده است: الکافی ج ۱ ص ۲۰۰-۲۰۱

## منابع

- قرآن الکریم
- نهج البلاغه
- حرّ عاملی، محمد (١٤٢٢)؛ اثبات الهدی، بیروت، موسسه اعلمی.
- آل کاشف الغطاء، محمد حسین (١٤١٣)؛ اصل الشیعه و اصولها، بیروت، موسسه اعلمی.
- سبحانی، جعفر (بی تا). بحوث فی الملل و النحل، موسسه الامام الصادق علیه السلام.
- \_\_\_\_\_ (١٤١٢)؛ الالهیات علی هدی کتاب و السنه و العقل، قم، مرکز العالمی للدراسات الاسلامیة.
- مجلسی، محمد باقر (١٤٠٤)؛ بحار الانوار الجامعة لدرر الاخبار الأئمة الأطهار، تهران، موسسه الوفا.
- شیخ طبرسی، احمد (١٤٠٣)؛ الاحتجاج، قم، نشر مرتضی.
- خاتمی، احمد (١٣٧٠)؛ فرهنگ علم کلام، تهران، انتشارات صبا.
- شهرستانی (١٣٦٤)؛ الملل و النحل، الشریف الرضی.
- \_\_\_\_\_ (١٤٢٥)؛ نهاية الاقدام فی علم الکلام، بیروت، دار الکتب العلمیة.
- اشعری، ابوالحسن (بی تا). اللمع فی الرد علی الزیغو البدع، قاهره، المكتبة الازهریة للتراث.
- \_\_\_\_\_ (١٤٠٠)؛ مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، فرانس شتاينر.
- جوینی، عبد الملك (١٤١٦)؛ الارشاد الی قواطع الادلة فی اول الاعتقاد، بیروت، دار الکتب العلمیة.
- ابن حزم (١٤١٦)؛ الفصل فی الملل و الاهواء و النحل، بیروت، دار الکتب العلمیة.
- فخر رازی، محمد (١٤٠٩)؛ عصمة الانبیاء، بیروت، دار الکتب العلمیة.
- ابن مغازلی (١٤٢٤)؛ مناقب ابن المغازلی الشافعی، بیروت، دار الاضواء.

- ابن ابی الحدید، عبدالحمید (بی تا): شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، قم، داراحیاءالکتب العربیة.
- ابن حجر عسقلانی، احمد (۱۳۹۰): لسان المیزان، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ج ۲.
- ابن حنبل، احمد. مسند احمد (بی تا): بیروت، دارصادر.
- ابن سعد، محمد، الطبقات الكبرى (بی تا): بیروت، دارصادر.
- بن شبه، عمر (۱۴۱۰): تاریخ مدینه المنوره. قم، دارالفکر.
- ابن کثیر (۱۴۱۲): تفسیر القرآن العظیم. بیروت، دارالمعرفه.
- بن منظور، محمد (۱۴۰۵): لسان العرب. قم، نشر ادب الحوزه.
- امینی، عبدالحسین (۱۳۹۷): الغدير. بیروت، دارالکتب العربی، ج ۴.
- بخاری، محمد (۱۴۰۱): صحیح بخاری بیروت، دارالفکر.
- حاکم نیشابوری، محمد بن محمد (۱۴۰۶): مستدرک حاکم. بیروت، دارالمعرفه.
- ذهبی، شمس الدین، (بی تا) تذکره الحفاظ، مکه، انتشارات مکتبه الحرم المکی.
- بی (۱۴۱۳): سیر اعلام النبلاء. بیروت، مؤسسه الرساله، ج ۹.
- سیوطی، عبد الرحمن (۱۴۰۴): الدر المنثور، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی.
- شلبی، احمد (۱۹۷۳): مقارنه الادیان اليهودیه، قاهره، مکتبه النهضه المصریه، ج ۳.
- طبری، ابن جریر، (بی تا): تاریخ الامم والملوک، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- مرتضی العاملی، جعفر (۱۴۱۵): الصحیح من سیره النبی الاعظم (ص)، قم، دارالهادی.
- نیشابوری، مسلم بن الحجاج (بی تا): صحیح مسلم بیروت، دارالفکر.

